

جهانی‌شدن فرهنگ یا جهانی‌سازی فرهنگی

دکتر بهرام نوازنی*

چکیده

فرهنگ بعنوان مجموعه‌ای پیوسته از پندارهای ارزشی و رفتار اجتماعی اعضای یک جامعه که در گذر زمان به پایداری رسیده باشد، هیچگاه و در هیچ جامعه‌ای بصورت کامل و بدون تاثیر از فرهنگ‌ها و جوامع دیگر شکل نگرفته است. ارزش‌ها و رفتار اجتماعی مردم در دوره‌های مختلف تاریخی دستخوش تغییر و تحول شده که از جمله آن محصول کنگره وستفالی ۱۶۴۸ یعنی جامعه و فرهنگ ملی است که بخاطر برخورداری از عوامل قدرت برتر، از دو طریق اجبار و اقتناع به دیگر جوامع تسری یافت. این مقاله ضمن تجزیه و تحلیل ارزشها و رویدادهای مهم تاریخ باستان تا معاصر در پی آن است که رفتار اجبار آمیز جهانی‌سازی و اقتناع‌کننده جهانی‌شدن را مورد بررسی قرار دهد و در نظر دارد نشان دهد که اقتصاد بازار آزاد با حذف محدودیت‌های مرزی تلاش می‌کند تا بعنوان فرهنگ جدید و با شعار جهانی‌شدن، ارزش خود را مطرح و تکمیل نماید و چنانچه بتواند این ارزش را با نظام حکومتی مطلوب خود همراه و عجین سازد، ضرورتاً جهانی‌سازی تکمیل گردیده و بی‌تردید تمدن جدیدی تشکیل خواهد شد که نتیجه‌ای جز انتقال قدرت عالی جوامع به سرمایه‌داران بزرگ و غلبه و رواج زبان واسط انگلیسی در پی نخواهد داشت.

کلید واژه‌ها: فرهنگ، جامعه ملی، جامعه جهانی، جهانی‌شدن

مقدمه

فرهنگ به رفتار و اشیای مادی که بخش لاینفک این رفتار باشد گفته می‌شود. مثلاً زبان، اعتقادات، آرزوها، آداب و رسوم، قوانین، نهادهای اجتماعی، ابزار و وسایل، فنون و آثار هنری، مراسم مذهبی و غیر اینها همگی در فرهنگ ما هستند. ادوارد برنیت تیلور باستان شناس انگلیسی در کتاب فرهنگ بدوی در سال ۱۸۷۱ می‌نویسد که فرهنگ مجموعه‌ای از دانش، اعتقاد، هنر، اخلاقیات، قانون، عرف و دیگر عادات و توانایی‌هایی است که انسان بعنوان یک عضو اجتماع فراهم کرده است. در سال ۱۹۵۲ دو باستان شناس آمریکایی بنام‌های کرویر و کلوجون بیش از ۱۶۰ تعریف از فرهنگ را بطور مستند مطرح کردند که شامل از رفتارهای اکتسابی تا ایده‌ها و آرمان‌های ذهنی بشر شد. فرهنگ بنا به تعریف کلیفورد گیرتس، مردم شناس معاصر هم، بر «الگوی معناهای نهفته در نمادها که به صورت تاریخی انتقال یافته است، دلالت می‌کند و نظامی از برداشته‌های به ارث رسیده که با صورت‌های نمادین بیان شده است.» فرهنگ نه تنها به ما کمک می‌کند که خودمان را تعریف کنیم بلکه در عین حال وسیله‌ای است که «آدمی از طریق آن شناخت خود را از زندگی و نگرش‌های مربوط به آن را مبادله می‌کند و تداوم و توسعه می‌بخشد.» (گیدنز، ۱۹۷۳: ۸۹) در این تعریف‌ها، فرهنگ یک چکیده و گزیده‌ای از رفتار بشمار آمده است و جدا کردن این دو از یکدیگر کار دشواری است چرا که آنچه در ذهن می‌گذرد در رفتار هم بروز و ظهور پیدا می‌کند و تکرار یک رفتار موجب ملکه شدن آن در ذهن می‌گردد همانطور که مولوی گفته است: «تن ز جان و جان ز تن مستور نیست.»

البته این رفتار انسانی که از آن به فرهنگ یاد می‌شود لزوماً باید متفاوت از رفتار حیوانی باشد و رفتار مشابه انسان و حیوان مثل عطسه، خمیازه و خستگی درکردن بدلیل اینکه نمادین یا سمبلیک نیستند، جزئی از فرهنگ بشمار نمی‌آیند. البته هر فرد از اجتماع هم می‌تواند رفتار ویژه خود داشته باشد که آن هم از بحث خارج است. چرا که فرهنگ، یک پدیده اجتماعی است یعنی وجه اشتراک میان رفتار و اشیای مادی انسان‌هایی است

که در یک سرزمین زندگی می‌کنند مورد توجه و اهمیت است و اگر به فردی صفت فرهنگی اطلاق شود از این روست که متخلق به اخلاق و رفتار اجتماع خود می‌باشد و فرهنگ عمومی جامعه خود را بخوبی به نمایش می‌گذارد.

این مجموعه باورها، اندیشه‌ها و رفتارهای اکتسابی زمانی شکل فرهنگی بخود می‌گیرد که در طول تاریخ پایدار شده و به عنوان زمینه‌ساز و تداوم بخش رشد و تعالی انسان و شکل‌گیری هویت خاصی برای او درآمده باشد. نکته مهم این است که این انسان است که با تفکر و رفتار خود فرهنگ را می‌سازد و از آن برای رشد و شکوفایی خود و نسل‌های بعد از خود استفاده می‌کند. انسان اندیشه‌های پایداری را ساخته است که نسل‌های بعدی آنها را فرا می‌گیرند و زندگی خود را با آنها سامان می‌بخشند. در این صورت است که وقتی این باورها و اندیشه‌ها پایدار شد، تغییر آن دیگر دشوار است و تغییرات و اصلاحات بعدی تنها در صورتی ممکن خواهد بود که بصورت آرام، با پذیرش عموم و با گذشت زمان حتی بعد از چند نسل محقق شود. به این ترتیب جامعه ما یک مجموعه سامان یافته از افرادی است که از شیوه مشترکی تبعیت می‌کنند (جامعه ملی) و فرهنگ ما هم یعنی بینش، اعتقادات و آداب و رسوم و رفتاری که مردم ما در جامعه دارند (فرهنگ ملی). هر فرهنگی یک جامعه‌ای دارد که در آن نضج و رشد یافته و هر جامعه با یک فرهنگی پیوستگی و نزدیکی دارد ولی این بدین معنی نیست که هر جامعه، یک فرهنگ ویژه و صد درصد بومی خود را داشته باشد که مورد قبول و احترام همه افراد جامعه باشد.

این رفتار انسانی می‌تواند بطور خود بخود با رفتار دیگر افراد اجتماع هماهنگ شود مثل تربیت افراد در خانواده، مدرسه یا میان گروه‌های هم‌بازی. در برخی موارد این همگونی آزادانه و اقناع‌کننده است و گاهی اوقات همراه با اجبار و زور که فرد در این صورت ناچار به تبعیت از فرهنگ عمومی می‌باشد. برای نمونه می‌توان از مهمانی‌نبردن و جریمه کردن کودکان در خانواده، اخراج از بازی در گروه هم‌بازی و حبس و اعدام مجرم در جامعه بزرگ‌تر اشاره کرد که همگی در جهت همگونی اجبارآمیز رفتار افراد

علمی پیدا کرد بطوری که امروزه به گفته رابرتسون، «ردیابی نحوه انتشار آن در سراسر جهان ناممکن است» و دیگر گریز یا عقب نشینی هم از آن متصور نیست (۱۳۸۰: ۳۹) و یا به نظر آنتونی گیدنز، استاد دانشگاه و مدیر مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی لندن، «بسیار پیچیده تر و غیرمتمرکزتر از آن است که بتوان ادعای کنترل آن را کرد». (۱۳۷۹: ۴۰) یکی از نشانه های این گسترش شدید، منابع دانشگاهی و علمی است که از طریق جستجوگرهای Google و Yahoo و همچنین کتابخانه های ملی ایران و کنگره آمریکا قابل دسترسی است و برای نمونه از آذر ماه ۱۳۸۱ تا فروردین ماه ۱۳۸۵ از دو تا ده برابر افزایش را نشان می دهد. (به جدول شماره ۱ نگاه کنید).

بر این اساس فرض می شود که جهان امروزه بصورتی یکپارچه درآمده و بطور

سایت/وبسایت	جوانی‌ها			دانشجویان			Globalization		
	آذر ۱۳۸۱	فروردین ۱۳۸۵	آذر ۱۳۸۱	فروردین ۱۳۸۵	آذر ۱۳۸۱	فروردین ۱۳۸۵	آذر ۱۳۸۱	فروردین ۱۳۸۵	آذر ۱۳۸۱
Google	-	۱۸۲۰۰۰۰	-	۲۷۷۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰	۱۴۹۰۰۰۰	۶۲۵۰۰۰۰	۲۲۵۰۰۰۰۰	۲۲۵۰۰۰۰۰
Yahoo	-	۱۵۸۰۰۰۰	-	۱۰۰۰۰	۲۵۱۰۰۰۰	۱۳۰۰۰۰۰	۲۳۲۰۰۰۰	۱۱۲۰۰۰۰۰	۷۸۶۰۰۰۰۰
کتابخانه کنگره آمریکا	-	-	-	-	۳	۲۰۰	۶۰۳	۶۰۴۱	۷۵۵
کتابخانه ملی ایران	۸	۱۷	-	۱۸	۸	-	-	۲۰	۲

روزافزونی این یکپارچگی و همچنین آگاهی مردمان جهان نسبت به این یکپارچگی بیشتر می شود. بطوری که این اصطلاح امروزه به موضوع مهمی در کانون توجه سیاستمداران و پژوهشگران در زمینه های مختلف و به یکی از پر استفاده ترین و رایج ترین مفاهیم علوم انسانی تبدیل شده است. این مفهوم وقتی با شکل و ماهیت تجدد^۱ ارتباط پیدا می کند، به تحولات تازه ای در زندگی بشر اشاره می کند که به نظر

سورت می گیرد. در فیلم تلویزیونی هلن کلر مشاهده می کنید که چگونه با تلاش داسوزانه ولی گاهی سختگیرانه معلمش آن سالیوان، آن دخترک نابینا و لوس با دنیا و تعلقات آن خو می گیرد. مولوی هم که رشد خویش را مدیون شمس تبریزی می دانست «بزان دوستی و ارادت خود را به شمس در این بیت به اوج می رساند که «بی تو نه زندگی خوشم، بی تو نه مُردگی خوشم سر ز غم تو چون کشم؟ بی تو به سر نمی شود». آیات قرآنی از جمله آیه ۱۶۴ سوره آل عمران هم به همین نیاز بشر به هدایت الهی و لزوم تلاوت آیات الهی و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت از طرف انبیای الهی تاکید می ورزد.

پدیده جهانی شدن یا جهانی سازی در جهان معاصر ما، ارزش و اندیشه ای است که در سطح اجتماعی به وسعت جهان مطرح شده و در تلاش برای تغییر رفتار اجتماعی بشر در اقصی نقاط جهان، امیدوار است تا رفاه و سعادت را برای وی فراهم کند. البته این اصطلاح در نگاه اول نامفهوم و گنگ بنظر می رسد و معلوم نیست چه چیزی باید جهانی شود. این پدیده از واژه Globalization برگردانده شده که مصدر جعلی از واژه Globe بمعنی کره زمین است. گر چه واژگان کره زمین و «جهان» بسیار قدیمی هستند و ظاهراً ۱۵۰ سال قبل از میلاد مسیح، فردی به نام Crates از کره، برای نمایش سطح زمین، استفاده کرده بود اما مشتقات دیگر این کلمه همچون اصطلاح های globalization، globalize و globalizing تنها از حدود سال ۱۹۶۰ رواج عمومی یافته است. فعل گذرا به مفعول است که در آن به فاعل توجه بیشتری می شود و در نتیجه در فارسی به جهانی کردن یا «جهانی سازی» برگردانده می شود. اما همین فعل را می توان بصورت فعل ناگذر لحاظ کرد که در این صورت تأکید بیشتر بر خود فعل است و به این ترتیب به «جهانی شدن» تعبیر می شود. همچنانکه واژه های مشابهی همچون صنعتی کردن یا صنعتی شدن، ملی کردن یا ملی شدن در طول تاریخ شهرت بسزایی پیدا کردند. واژه جهانی سازی به عنوان یک واژه علمی تا اوایل یا حتی اواسط دهه ۱۹۸۰ در محافل دانشگاهی چندان به رسمیت شناخته نمی شد و تنها در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ بود که اعتبار

آفریدگان از بن و اساس دگرگون شده‌اند و سراسر جهان دچار تحول و تغییر گردیده است، گویی خلقی تازه و آفرینشی نویناد و جهانی جدید پدید آمده است.

جهانی سازی در دوره کلاسیک

گرچه اصطلاح جهانی سازی از دهه ۱۹۸۰ بر سر زبان‌ها افتاده است اما به عنوان یک پدیده، نه تنها ریشه‌ای طولانی در تاریخ بشر دارد بلکه به نظر می‌رسد که پدیده‌ای نهایی هم نبوده و نمی‌باشد. در طول تاریخ، عوامل مختلفی جهان را به سوی یکپارچگی به پیش برده‌اند و جهان به شکل‌های مختلفی می‌توانست یکپارچه شود. همچنانکه رابرتسون تأیید می‌کند قدمت این موضوع «دست‌کم به قدمت پیدایش دین‌های جهانی در بیش از دو هزار سال پیش است». (همان: ۳۱) بی‌تردید این تاریخ کهن مملو از اندیشه‌هایی بوده است که به چگونگی و ساخت فیزیکی، جغرافیایی و محل و موقع جهان و همچنین مفهوم روحانی و یا غیر روحانی آن پرداخته است و پدیده جهان یا یکپارچگی آن را مسئله اصلی خود تلقی و درباره آن به عنوان یک کل، ابراز نگرانی کرده‌اند. همه این رویکردهای سیاسی از دیرباز در تلاش بودند تا آنچه را به اصطلاح ارسطو «پرسش اصلی زندگی عمومی» بود پاسخ گویند و آن اینکه «چگونه می‌توان به زندگی نظم بخشید» تا تضمین کننده زندگی خوبی گردد که «هم برای جامعه به عنوان کل و هم برای تک تک ما» هدف اصلی باشد. ظهور ادیان بزرگی همچون یهودی، مسیحی و اسلام، پیدایش امپراطوری‌های باستانی همچون مصر، پارس و روم، جملگی نتیجه یکپارچه‌سازی سرزمین‌ها و واحدهایی بود که قبلاً از هم جدا بوده‌اند.

در حدود شش قرن قبل از میلاد، (۵۳۰-۵۵۹ پیش از میلاد) کوروش، فاتح سرزمین‌های ماد، لیدیا، بابل و آشور، در مدت ۲۹ سال، توانست با تأسیس امپراطوری پارس، قلمرو آن را از رود جیحون در شرق تا شرق دریای مدیترانه در غرب و از دریای خزر در شمال تا خلیج فارس در جنوب گسترش دهد. در زمان داریوش که پس از کمبوجیه، فرزند کوروش، به امپراطوری رسید، قلمرو امپراطوری پارس از نیل هم گذشته و تا لیبی پیش رفت. به نوشته هرودوت که معاصر هخامنشیان و در سده پنجم

تازگی دارد و تمرکز آن بر قرن بیستم به این سو قرار می‌گیرد که پیوندهای جهانی و آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل، شتاب فزاینده‌ای به خود گرفته است.

این مقاله ضمن اذعان بر این نکته که ارزش و رفتار اجتماعی دو روی یک سکه است که بطور طبیعی و شایع از دو شیوه اقتاع و اجبار برای سازگاری و همگونی میان خود استفاده می‌کند؛ تلاش می‌کند تا از طریق یک مطالعه کتابخانه‌ای و تاریخی، به تجزیه و تحلیل ارزش‌ها و رویدادهای مهم تاریخ باستان تا معاصر پردازد و ضمن بررسی رفتار اقتاع کننده جهانی شدن یا رفتار اجبارآمیز جهانی سازی، کارآمدی یا ناکارآمدی این ارزش و ابزار آن را در گذشته و حال تحلیل نماید.

زمینه‌ها و رویکردهای غالب

بر اساس رهیافت تاریخی و بر اساس تاثیرات زمان و محیط پیرامونی بر جوامع و نظریه پردازان، می‌توان زمینه‌ها و رویکردهای غالب را به طور کلی در دو دوره کلاسیک و مدرن طبقه‌بندی کرد که البته این تفکیک چندان هم بی‌ارتباط با وجه رایج و غالب این گونه طبقه‌بندی‌ها نیست. دوره کلاسیک از پیدایش خلقت و تشکیل خانواده آغاز می‌شود و تا اوج گسترش آن در امپراطوری‌های باستانی و مقدس ادامه می‌یابد. به این ترتیب در دوره کلاسیک، به تاریخ تحولات دولت و رویکردهایی اشاره می‌شود که تا قبل از سال ۱۶۴۸ و تشکیل کنگره وستفالی مطرح بودند و به دلیل تسلط دین بر سیاست و حضور و حکومت پیامبران الهی در راس حکومت در این دوره، این رویکردها هم غالباً با انگیزه مذهبی مطرح شده‌اند.

در هر بخش از این دوره‌ها، نظریه‌ها و نظریه‌پردازی قرار دارند که تلاش کرده‌اند تا میان واقعیت‌ها و آرمان‌های خود، ارتباط و هم‌نوایی مطلوبی را ایجاد کنند. در همه این دوره‌ها، با کم و بیش تغییر نسبت به دوره گذشته خود، تمایلات بشری آن چنان تغییر کرده است که انگار خلق جدیدی پدید آمده است. ابن خلدون (مقدمه: ۱۳۶۶) در این باره می‌نویسد: «هنگامی که عادات و احوال بشر یکسره تغییر یابد، چنان است که گویی

«داریوش شاه گوید: بخواست اهورمزدا این است کشورهایی که من جدا از پارس گرفتم. من بر ایشان فرمانروایی کردم به من باج دادند آنچه از طرف من به آنها گفته شد آن را کردند. قانون من ایشان را نگاه داشت». (همان: ۸۷)

همچنین خشایارشا، فرزند داریوش که پس از پدر به قدرت رسید، سپاهی متشکل از اقوام و طوایف مختلف هندی، پشتون، سکائی، خزری، مادی، عرب، آفریقایی، فنیقی، ترک، آشوری و متحدین اروپایی خود تشکیل داد تا وی و قوم پارس را برای تنبیه اسپارت و آتن و تسخیر قاره اروپا و در نتیجه تکمیل هدف جهانگیری خود، همراهی کنند. هرودوت درباره لشکرکشی پارسیان در زمان خشایارشا می نویسد: عظمت لشکرکشی او از همه لشکرکشی های ادوار گذشته تاریخ بشر، بیشتر بود. هیچ طایفه و جماعتی در آسیا نبود که او عده ای از آنها را در لشکرکشی به یونان شرکت نداده باشد. غیر از رودخانه های بزرگ، نهر و رودی نبود که لشکر او از آبش بنوشند و خشک نشود. (همان: ۳۶۱) هرودوت رقم پیاده نظام آسیایی خشایارشا را بالغ بر یک میلیون و هفتصد هزار نفر و رقم کل نظامیان پیاده و سواره و خدمه کشتی های جنگی را بالغ بر ۲۶۴۱۶۱۰ نفر و تعداد کل لشکر اعم از نظامی و غیرنظامی را جمعاً ۵۰۲۸۳۳۲۰ نفر ذکر کرده است. (همان: ۳۶۲) خشایارشا دلایل مختلفی برای لشکرکشی به آتن داشت که از جمله آنها خوابی بود که موبدان زرتشتی، مغها، از آن به «تسخیر عالم» و «فرمانروایی جهان» از سوی پارس تعبیر کرده بودند که این امر از ارتباط و اتکای جهانگیری شاه با مذهب و به موبدان زرتشتی گواهی می دهد. اما لشکر چند ملیتی هخامنشیان در ماراتن (۴۹۰ ق.م)، سالامین (۴۸۰ ق.م) و پلاته (۴۷۹ ق.م)، مشهور به جنگ های مدی، شکست خورد و نتوانست آتن و اسپارت را به زیر یوغ فرمانروایی خود وارد سازد.

همین گرایش تاریخی و میل به جهان به صورت جهانگیری را در میان اقوام و طوایف اروپا از جمله یونان و مقدونیه نیز می توان مشاهده کرد. یونانیان که بصورت تعداد زیادی واحد کوچک سیاسی و مستقل از یکدیگر بنام دولت شهری، پراکنده بودند، در زمان فیلیپ مقدونی متحد و فرمانبردار وی شدند و بعد از فیلیپ، تحت رهبری

اربابانی، میلادی زندگی می کرد، قلمرو داریوش در این زمان به تمامی نقاط شناخته شده جهان، یعنی آسیا، آفریقا و اروپا گسترش یافت؛ در آسیا: هندیان شرقی ترین، آفریقا: در جنوب روسیه کنونی شمالی ترین و یمنی ها جنوبی ترین، در آفریقا: در آفریقا: در جنوبی ترین و لیبیایی ها غربی ترین و در اروپا: سرزمین های شمالی دریای مدیترانه تا رود دانوب که شمالی ترین نقاط شناخته شده بشمار می رفتند گسترش یافت. هرودوت، (۱۳۶۸: ۲۲۲-۲۲۷) همه این سرزمین ها در زیر سلطه آنچه به قول پارس ها «پارس» نامیده می شد، قرار گرفته بودند. آلبر ماله در تشریح وضعیت این دوران می نویسد: مردم پارس به دولت های لیدی و بابل و مصر حمله برده و آنها را یکایک غارت و غارت نموده، صاحب اختیار تمام عالم قدیم شدند. (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۱۳۱)

امپراتوری پارس در این زمان شامل تمام پنج تمدن بزرگ باستانی شناخته شده در آن زمان، بین النهرینی، سوری، مصری و یونانی شده بود و به این فرهنگ های متفاوت، حق شناسی خدایان، انجام مراسم مذهبی و سنتی، احترام به زبان ها و خودمختاری محلی در سراسر امپراتوری وسیع داده شده بود، با این حال همه متحد و زیر قیادت و رهبری حکومت مرکزی قرار داشتند. (همان: ۱۳۷) به استناد کتیبه داریوش در بیستون، وی ۱۹ جنگ در این سال امپراتوری خود کرد و ۹ پادشاه را سرکوب یا تسلیم خود نمود. در این کتیبه درباره خوزی ها و سکاها آمده است: بی وفا بودند و اهورمزدا از طرف آنها پرستش نمی شد. من اهورمزدا را می پرستیدم بخواست اهورمزدا هر طور میل من بود همان طور با آنها کردم... آنکه اهورمزدا را پرستد چه زنده چه مرده، برکت از آن او خواهد بود. (شارب، ۱۳۲۳: ۷۱) در زمان داریوش، همه سرزمین های فتح شده، تابع مرکز واحدی قرار گرفتند و اتباع شاهي به یکی از بیست استان، به نام ساتراپی (شهریانی)، ملحق گردیدند. داریوش برای تمام این اقوام و طوایف شناخته شده آن زمان، مالیات وضع کرده، فرمان های رسمی خود را به خط میخی در زبان های پارسی، بابلی، عیلامی و آرامی صادر کرده و همچنین با ضرب سکه طلا به نام و با تصویر خود، «دارا»، زمینه گسترش نوعی جهانگرایی مالی و تجاری را ایجاد نموده بود. در کتیبه ای در شوش چنین آمده است

نمی‌کند. در میان ادیان بزرگ جهانی، اسلام و مسیحیت نقش بیشتری در زمینه جهانی‌سازی ایفاء کرده‌اند و این ناشی از رسالت آنها در زمینه تغییر دین و دعوت به دین خود بوده است. به نظر بسیاری از اندیشمندان، این فرآیند در جوهر جهان‌شمول و در عین حال انحصار طلب دین یهودی آغاز می‌شود. مالکوم واترز (۱۸۷۰) به نقل از لانگ خاطر نشان می‌کند:

آیین یهود خود نمی‌توانست فرآیند جهانی‌شدن را به پیش برد چون جزیی نگری آن (به ویژه وعده بین خدا و افراد برگزیده و مقوله ارض موعود) بسیار حاد بود و رسالتی هم برای دعوت مردم به آیین خود نداشت. اما عام‌گرایی حاصل از این آیین که به مسیحیت و اسلام منتقل شد بسیار اهمیت داشت. این عام‌گرایی عبارت بود از اعتقاد به اینکه تنها یک خدای واحد وجود دارد، برای هر فرد در جهان یک مرجع ارزشی واحد وجود دارد و خدای واحد تنها یک مجموعه از قوانین شرعی و اخلاقی را تعیین کرده است. مسیحیت اولیه تنها این عناصر را پذیرفت و در حقیقت وحدانیت یهودیت را با انسان دوستی یونانی (و بدین ترتیب پرستش مسیح) و امپریالیسم رومی در هم آمیخت. در حقیقت دو عنصر اساسی در گسترش مسیحیت عبارت بودند از استفاده از زبان یونانی، یعنی زبان میانجی آن دوره، و اتحاد نهایی آن با امپراتوری روم.

سفارش‌ها و سخنان حضرت عیسی (ع) هم، آنچنانکه از انجیل متی بدست می‌آید، بارها و بارها بر این وحدت و یگانگی تاکید ورزیده است. به نوشته متی، هدف عیسی (ع) از بعثت، تکمیل و تحقق هدف انبیا گذشته بود که در انجیل متی بدین صورت مورد تصریح قرار گرفته است: فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات موسی و نوشته‌های پیغمبران دیگر را منسوخ کنم، من آمده‌ام تا آنها را تکمیل کنم و به انجام برسانم.

(انجیل متی، ۵:۱۷) در یکی از دعاهایی که برای عبادت «پدر آسمانی» و «در تنهایی و خلوت دل» مورد توصیه قرار گرفته است چنین آمده است: خواستار سلطنت تو هستیم تا هر چه زودتر برقرار شود. خواست تو همانطور که در آسمان اجرا می‌شود در زمین نیز اجرا شود (همان، ۶:۶ و ۱۰) و منظور دقیق وی از خواست خدا، همان «دستورات الهی»

پرش اسکندر درصدد تسخیر مملکت پهناور ایران در دوره داریوش سوم افتادند. اسکندر در مدت ۱۰ سال، از سال ۳۳۴ ق.م که لشکرکشی‌های خود را برای تسخیر ایران آغاز کرد تا سال ۳۲۴ ق.م، از مصر تا هندوستان و در شمال تا ترکستان را به تصرف آورد و درآورد و به دشت مرغاب و شوشتر وارد شد. پلوتارک، مورخ باستانی یونان و وقایع نگار حوادث دربار اسکندر، درباره سیاست جهان‌گرایی اسکندر می‌نویسد:

چون اسکندر به گمان خود فرستاده خدایان بود تا فیما بین عموم ناس حکم کند و آنها را به هم بریندد، می‌خواست ابناء بشر، همه دنیا را وطن مشترک خود بدانند و من بعد از حیث طرز لباس و سلاح امتیازی فیما بین مردم یونان و آسیا دیده نشود. هر آدم خوب را یونانی بشمارند و هر شیریری را وحشی ... مشخصات تمام اقوام در یک قدح مخلوط گردید. همه از آن جام نوشیدند و خصومت قدیم و ناتوانی خود را فراموش کردند. (ماله و ایزواک: ۳۱۹)

این تمایل و گرایش در سال‌های بعد از این نیز بارها و بارها مشاهده شده است. در حدود قرن سوم و دوم قبل از میلاد، همین وضعیت با توسعه امپراطوری روم و تصرف تدریجی کشورهای اطراف مدیترانه اتفاق افتاد. امپراطوری روم تا پیش از تجزیه خود در سال ۳۹۵ میلادی و تقسیم به دو دولت روم غربی و شرقی، همواره به عنوان یک قدرت وحدت بخش تمایل شدیدی به گسترش خود به سراسر جهان نشان می‌داد و نمی‌توانست وجود فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف از جمله دولت‌های شهری یونان را تحمل کند. جمهوری روم پس از شکست دادن دولت مقدونیه و اتحادیه آکائی دولت‌های شهری یونان، کلیه این دولت‌ها را در سال‌های ۱۴۸-۱۴۶ قبل از میلاد به خدای خود منضم کرد و کوشید تا تمامی دنیای آن روز را دربرگیرد.

ادیان جهانی و پیام آنها مبنی بر این که جهان توسط خدایی یگانه آفریده شد و بشریت نمود و آیتی از وجود خداوند است، از دیرباز انگیزه‌ای قوی و نیروی محرکه جهانی‌سازی بوده است. این بیان به این استدلال منجر می‌شود که بشریت جامعه واحدی بوده و باید باشد که ابعاد جغرافیایی و قلمروهای سیاسی، میان آنها فاصله‌ای ایجاد

هیچ استثنائی یا تمایزی میان این احتیاج و دیگر احتیاجات بشری وجود ندارد. (همان: ۱۳۰-۱۳۳)

به همین دلیل گرچه محمد (ص)، پیامبر گرامی اسلام، همچون عیسی مسیح (ع) برای نجات بشریت از چنگال جهل و بدبختی و هدایت آنها بسوی حق و راه راست از جانب پروردگار دو جهان، دینی تازه آورده بود ولی برخلاف مسیح (ع) که در عنوان جوانی با مخالفت بی‌امان امپراطوری روم و پیشوایان یهودی مجبور به غیبت گردید، محمد (ص) توانست پس از ۱۳ سال تبلیغ در مکه مکرمه، به مدینه هجرت کرده و در اولین زمان ممکن، دولت شهری خود را بنیان گذارد و در مدت ۱۰ سال پس از آن با استفاده از ابزار و وسایل متنوع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی (اقتناع و اجبار) به تحکیم و گسترش نظام حکومتی خود در سراسر جزیره العرب پردازد و مردم آن را که در سایه اختلاف و پراکندگی زندگی می‌کردند به صورت یک ملت متحد و متشکل درآورد و حتی با اعزام سفیرانی به سران امپراطوری‌های ایران و روم و پادشاهی‌های مصر و حبشه و قبایل و طوایف مختلف، آنها را به اسلام و تبعیت از وی فراخواند. این چنین بود که قرآن در وصف این مسلمانان می‌فرماید «بهترین امت‌ها» شدند. (آل عمران: ۱۱۰)

بعدها نیز به تبعیت از همین الگو بود که مسلمانان دست به کشورگشایی در شرق و غرب شبه جزیره زدند و قلمرو اسلامی را از طریق دعوت، اتحاد و جنگ، آنچنان توسعه‌ای دادند که بزرگترین امپراطوری زمان یعنی ایران ساسانی به کلی تسلیم شد و بخش مهمی از امپراطوری روم نیز به تصرف مسلمانان درآمد به طوری که هنوز یک قرن از رحلت پیامبر اسلام نگذشته بود که این قلمرو از طرف شرق به رود سند و از طرف غرب به اسپانیا رسید و با گسترش سرزمین‌های اسلامی در سده سوم هجری (نهم

میلادی) «قانون‌های بشری» مقدم شمرده شود. (همان، ۱۵: ۹-۱۰) امپراطوری روم اینچنین هم که پس از سقوط امپراطوری روم غربی به دست بربرها در قرن پنجم میلادی، تشکیل گردید، این تمایل به وحدت را مورد توجه خود قرار داد و عموم مسلمانان را در تشکیلات سیاسی واحدی گرد خود آورد تا از آنها در برابر بربرها دفاع نماید. پس از آن و برای حدود هزار سال پس از آن که به قرون وسطی شهرت یافته است، مسیحیت دیگر به عنوان یک جنبش فرهنگی ناب نبود و دقیقاً به یک ایدئولوژی سیاسی اهمیت پیدا کرده بود و در حالی که پاپ دارای قدرت دنیوی نبود، در طول این مدت روابط بین شاهزاده نشین‌های اروپایی را رسماً زیر نظر و کنترل خود و کلیسا قرار داده بود.

تمدن اسلامی هم به نوبه خود گرایش و تمایل شدیدی به جهان‌گرایی و جهانی‌سازی خود نشان داد و به نوشته فرهنگ رجایی (۱۳۸۰: ۹۹) وقتی که جهان‌نگری اسلامی آن نظام تاریخی که از میراث‌های عربی، رومی و ایرانی، تشکیل شده بود پیوست، «یک جنبش جهانی ایجاد کرد که انسجام درونی، ویژگی محلی و دعوی جهانی خود را داشت» و «به راستی پدیده‌ای جهان - محلی بود». از نظر اسلام آن چنان که در آیه ۲۱۳ سوره بقره آمده است، انسان‌ها در گذشته همچون یک گروه بودند ولی به تدریج گرفتار اختلاف شده و به گروه‌های مختلف تقسیم شده‌اند. به نظر علامه طباطبایی، در این آیه، خداوند با اعزام پیامبران خود به نزد بشر «هدایت خود را در این شرایط بطور همزمان و وجه برطرف نمودن این دو اختلاف می‌نماید؛ یکی اختلاف در کیفیت زندگی (بر اثر ملت مردم) و دیگری اختلاف در حقیقت و تعالیم الهی (بر اثر نافرمانی دانشمندان). طباطبایی، ۱۹۷۳، جلد ۲: ۱۲۸) از این رو، اسلام خود را یک دین و آیین جامع دنیوی معرفی می‌کند که نه فقط قصد هدایت بشر در زندگی دنیایی آنها بلکه در طلب راهنمایی انسان در جهت تکامل اخروی و رستگاری در جهان آخرت می‌باشد. سیاست و حکومت عنوان یکی از احتیاجات بشری در زندگی دنیوی وی مورد توجه اسلام قرار دارد و

دولت‌های ملی و اولویت قلمرو داخلی، در خلال توسعه‌طلبی‌های ناپلئون بناپارت، ابتدا به سراسر اروپا و بعد هم با گسترش امپریالیسم به قاره‌های دیگر سرایت کرد و در کنار طرح و گسترش ایده‌های جهان‌شمولی همچون ناسیونالیسم و حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفت.

رقابت موجود میان شاهان اروپایی برای برتری در اروپا که با مبارزه برای توسعه‌طلبی دریایی و استعمار سرزمین‌های قاره‌های دیگر توأم شده بود سبب شد تا برخی از روشنفکران برای ایجاد وحدت میان آنها طرح‌های صلح متعددی ارائه کنند. غالب این طرح‌ها شامل یک شورا یا یک سنا مرکب از نمایندگان کشورهای اروپایی و یک دادگاه حکمیت بود. اما طرح‌های ایمریسی کروس، سالی،^۱ ویلیام پن،^۲ ژان ژاک روسو و سنت پیر^۳ مورد استقبال قرار نگرفت چرا که هیچ دولتی حاضر به پذیرش زیردستی در مقابل اقتدار برتر دیگری نبود و همه سعی می‌کردند با ایجاد موازنه نظامی، استقلال خود را تضمین کنند. ایمانوئل کانت و جرمی بنتام که مخالف خشونت و مدافع صلح پایدار در روابط بین‌الملل بودند، چنین می‌پنداشتند که منطقی می‌تواند آزادی و عدالت را در روابط بین‌الملل حاکم گرداند. جرمی بنتام در ۱۷۸۹ با وضع واژه «روابط بین‌الملل» اصرار می‌کرد که همچنانکه دولت‌های فدرالی همچون آمریکا و سوئیس توانسته‌اند هویت خود را در یک فدراسیون صلح نیز به نمایش بگذارند، قانون حاکم بر جامعه بین‌المللی هم می‌تواند بدون حکومت جهانی به وجود آید. (دون، ۱۹۹۷: ۱۵۰-۱۵۱).

نظریه پردازان قرن نوزدهم مثل اگوست کنت، سن سیمون و کارل مارکس نیز بسیاری از این ارزش‌ها را که امروزه از آن به جهانی‌سازی یاد می‌شود، موضوع اصلی تحلیل خود قرار دادند. به نظر آنان هر چه زمان به پیش می‌رفت وضعیت پیچیده و بغرنج‌تری پدید می‌آید که از بسط و تحکیم دستگاه دولت ملی و رشد ملی‌گرایی ناشی شده است. سن سیمون با توجه به دوره‌ای که اروپا در آن قرار داشت دریافته بود که صنعتی‌شدن

رواج تجارت بین‌المللی در حوزه مدیترانه و سایر بلاد، دینار اسلامی همچون نازار بین‌المللی قوی، وسیله مبادله قرار گرفت.

جهانی‌سازی در دوره نوین

دوره مدرن با رسمیت یافتن ایده «دولت ملی»^۱ از کنگره وستفالی ۱۶۴۸ (واقع در آلمان)، آغاز و با انقلاب فرانسه تشدید یافت. دوره مدرن خود به سه دوره مرزبندی‌های اولی در اروپا، جنگ اول جهانی و تأسیس جامعه ملل و دوره سوم که با فروپاشی و فرو ری آغاز شده و تاکنون ادامه یافته است؛ تقسیم می‌گردد. هر یک از این مقاطع، نقطه عطفی در دوره کلی‌تر مدرن محسوب می‌گردد که در ضمن حفظ و ثبات دولت‌های ملی به عنوان یک اصل، هر دوره کوچک‌تر، با یک سری نوساناتی در توجه و اهمیت بر ارزش‌ها و رفتار اجتماعی مشترک میان ملت‌های مختلف جهان همراه بوده است.

ویکرد کنگره وستفالی

هم‌ترین مسئله پس از کنگره وستفالی به چگونگی و میزان ارتباط انواع واحدهای سیاسی با جهان به عنوان یک کل ارتباط داشت و به تدریج این تفکر شکل گرفت که می‌توان یک جامعه بشری جهانی بوجود آورد تا در آن روابط میان دولت‌ها بر اساس اصول یکسان و مشابهی پی ریزی شود. از این منظر حقوق طبیعی متضمن مجموعه‌ای از قواعد و اصول است که عقل و خرد توصیه می‌کند و برای همگان ارزش دارد. ورنر کرانس (۱۹۸۶: ۷۷) این تحول از دنیای قرون وسطی به دنیای مدرن را به دو صورت متفاوت ترسیم کرده است: «این تحول از یک جهت حاکی از روند وحدت و همگامی دولت سرزمینی و از جهت دیگر نمایش‌گر بازنگری در اولویت‌بندی میان قلمرو بین‌المللی و قلمرو داخلی است. در قرون وسطی عرصه جهان یا قلمرو فراملی در مرتبه نخست و قلمرو داخلی در مرتبه دوم قرار می‌گرفت». این ایده وحدت و تحکیم

1-Sully
2-William Penn
3-Saint Pierre

«تمامی دیوارهای چین» حتی ملت‌های به اصطلاح وحشی را متمدن می‌سازد و به عبارتی، جهان را مطابق با اندیشه و تصور خود بازآفرینی می‌کند. توسعه سرمایه‌داری سوداگر، آزادی تجارت، وجود بازار جهانی، یکسانی شیوه تولید و شرایط زندگی منطبق با آن موجب می‌شود تا تفاوت‌های ملی و تضادهای آشتی‌ناپذیر بین افراد بشر روز به روز کم رنگ‌تر شود. در نگاه مارکس، مرزهای جغرافیایی همچنان به قوت خود باقی مانده‌اند اما تداوم حیات دولت‌های ملی چندان به درازا نخواهد کشید که طبقه جوان سوداگر در سازماندهی خود به عنوان طبقه سرمایه‌دار جهانی، موجب اتحاد پرولتاریا (طبقه کارگر) بر علیه خود خواهد شد و برتری طبقه کارگر باعث از بین رفتن سریع‌تر این تفاوت‌ها و تضادها خواهد گردید. به اعتقاد مارکس، دسترسی پرولتاریا به قدرت در این زمان است که تمام نهادهای سرمایه‌داری و از جمله دولت ملی را نابود خواهد کرد و همزمان با از میان رفتن استثمار فرد از فرد، استثمار یک ملت توسط ملت دیگر نیز به پایان خواهد رسید و در پی محو تضادهای آشتی‌ناپذیر بین طبقات مختلف، دشمنی یک ملت با ملت دیگر نیز افول خواهد کرد. (همان: ۱۷-۱۸)

برای ماکس وبر هم که سخت‌نگران سرنوشت آلمان بود، جهان به عنوان یک کل محل درگیری اساسی ملت‌ها پیش نبود. به نظر وی مبارزه میان ملت‌ها از جهاتی به جهت حفاظت از ارزش‌های اجتماعی (ملی) صورت می‌گرفت و بدین ترتیب فرهنگ را موضوع تنش در عرصه جهانی تلقی می‌کرد و با تکیه به نظر نیچه درباره تکرار ارزش‌ها در مناسبات بین ملت‌ها، از نظریات کانت، هگل و مارکس درباره مسائل جهانی انتقاد می‌کرد. (رابرتسون: ۶۵)

رویکرد جامعه ملل

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آنچه غالباً سیاست جهانی خوانده می‌شد، بشدت با تعبیر از تجلّد و صنعتی‌شدن و واکنش نسبت به آنها پیوند خورد و رفته رفته، کمونیسم و لیبرال دموکراسی به دو جریان متضاد و دو الگوی جایگزین در

اروپا پدیدار شدند. رفتارهای مشابه در درون فرهنگ‌های متنوع اروپایی می‌باشد. تسریع چنین فرآیندی مستلزم نوعی بین‌المللی‌گرایی^۱ آلمانی است که شامل حکومت پان اروپایی و اتحادیه جهانی مبتنی بر انسانیت باشد. وی می‌خواست برنامه‌ای تهیه کند تا با تجدید نظر در جامعه اروپا، این منطقه را پیش‌تاز حکومت جهانی آینده کند. این عقاید که از سوی نشریه جهان^۲ مطرح شده بود، در ادامه تأکید می‌کرد که عصر سیاست فراگیر فراوان است و می‌توان این مهم را از طریق تماس با آفریقایی‌ها، آسیایی‌ها، مسیحیان و مسلمانان به انجام رساند. پیروان سن سیمون حتی طرح بزرگ سازمان جهانی را در عمل می‌کردند و برای نمونه حفر کانال سوئز را در این مسیر مفید می‌دانستند. (رابرتسون: ۵۱ و واترز: ۱۴)

والتر واترز معتقد است که «از میان تمامی نظریه‌پردازان کلاسیک، تنها مارکس بود که به صورتی بسیار صریح و روشن به تئوری جهانی‌کننده نوگرایی متعهد است». (همان: ۱۶) مارکس معتقد بود که فراهم شدن بازارهای جدید موجب افزایش شدید طبقه سرمایه‌دار شده است. کشف آمریکا و گسترش راه‌های دریایی به آسیا، موجب ایجاد یک «بازار جهانی» برای صنایع جدید گردید و طبقه جدید سرمایه‌دار (کارگر) با اشتیاق تمام این فرصت را غنیمت شمرد و ارزش مشترکی را در میان آنان ایجاد کرد. بعبارت دیگر «نیاز به گسترش مداوم بازار برای صدور محصولات، توجه سرمایه‌دار را به تمام اکناف جهان جلب کرد. باید به همه جا سر می‌کشید، در همه جا سکونت می‌گزید و با همه ارتباط برقرار می‌کرد». به گفته مارکس این تحولات هم‌ساز با جهانی‌شدن فرهنگ است و هم فرهنگی زیرا نه فقط به تولید بلکه به مصرف نیز ویژگی‌های انشعوب می‌دهد. (همان: ۱۶-۱۷)

اعتقاد مارکس این فرآیند، دیگر مختص اروپای غربی نبود. طبقه سرمایه‌دار (سوداگر) استفاده از «اسلحه سنگین» کالاهای ارزان قیمت و با خراب کردن و درهم کوبیدن

تا آزادی کاملاً دنیا را نگیرد یعنی تا قوای استبدادی بالکل مرتفع نشود، قانون تساوی بین‌المللی صورت نخواهد گرفت و صلح عمومی در عالم جاری نخواهد شد و اهل دنیا راحت نشده از یکدیگر منتفع نخواهند شد. باید سه چیز در دنیا اجرا شود:

اول: یک زبان در تمام روی زمین دوم: یک قانون در تمام دنیا حکمرانی کند سوم: یک پارلمان عمده که وکلای هر مملکتی در آنجا مجتمع گشته برای تمامی اهل دنیا قوانین صحیح وضع نمایند. البته اجرای مطالب فوق بسیار سخت و دشوار است باید تخم را کاشت تا از ثمره درخت آن دیگران بهره‌مند شوند. اما باید دانست که ابتدا، برچیدن اساس استبدادی است. (آدمیت، ۲۵۳۵: ۲۹۴)

در نقطه مقابل این قبیل دیدگاه‌های سوسیالیستی، ارزش‌های لیبرال دموکراسی قرار داشت که اوج آن تا این زمان را می‌توان در چهارده اصل ویلسون رییس جمهور ایالات متحده مشاهده کرد که طی سخنرانی خود در ژانویه ۱۹۱۸ در کنگره اعلام کرد و این سخنان مبنای صلح ورسای ۱۹۱۹ قرار گرفت. در نتیجه حاکمیت چنین ارزشی بود که جامعه ملل برای برقراری نظام امنیت دست جمعی به منصف ظهور رسید و مورد ستایش برخی آرمان‌گرایان قرار گرفت. اوینهایم، (۱۹۲۸: ۳۵۵-۳۵۶) حقوق‌دان مشهور بین‌المللی در اوایل قرن بیستم، جامعه ملل را به خانواده ملت‌ها تشبیه کرد و چنین نوشت:

تأسیس آن، با سازماندهی خانواده ملت‌ها، فصل نوینی در توسعه انسان آغاز کرده است. مجمع عمومی ارگان خانواده ملت‌ها است که از طریق آن، کشورهای متمدن می‌توانند به قراردادهایی که برای تضمین عملیات مشترک بین‌المللی لازم است رضایت دهند و می‌توانند حقوق متعارف ملت‌ها را اصلاح و تنظیم نمایند. شورا نوعی بازاری اجرایی خانواده ملت‌ها است که گرچه تصمیمات آن بیشتر جنبه توصیه دارد ولی یک نفوذ و اقتدار مهمی را به اجرا می‌گذارد. در قالب دبیرخانه دائمی یک نوع خدمات شهری بین‌الملل صورت واقع پیدا کرده است.

اما در عمل و واقع هیچیک از این دیدگاه‌ها کاملاً به کرسی نشست و این ارزش‌های جهان شمول نتوانست با ابزارهای اقناع و اجبار خود سراسر جهان را درنورد

جدد تبدیل گردید. لنین در سال ۱۹۱۳ در مقاله‌ای با عنوان «سه منبع و سه اصل مارکسیسم»، دکتین مارکس را «کامل و موزون» معرفی کرد به گونه‌ای که برای بشر «یک مفهوم کامل جهانی» فراهم کند. وی در این زمان معتقد بود که با سرمایه‌داری در تمام جهان رسوخ و گسترش یافته ولی این تنها سرآغازی بیش نیست و در نهایت، پیروزی از آن کار و کارگر خواهد شد. لنین در مقاله‌ای که در ۲۳ فوریه ۱۹۱۵ درباره «ایالات متحده اروپا» منتشر کرد، ضمن انحرافی خواندن این شعار نوشت:

ما، خواستار ایالات متحده هستیم ولی نه فقط در اروپا بلکه در جهان. شکل نوینی ملل آزاد و متحد که ما با سوسیالیسم پیوند می‌دهیم ایالات متحده جهان است. تا زمانی که پیروزی کامل کمونیسم، محو کامل دولت از جمله دولت‌های دموکراتیک را بهمراه آورد... شکل سیاسی یک جامعه‌ای که پرولتاریا در پیروزی بورژوازی آن پیروز خواهد شد البته جمهوری دموکراتیک است اما بعد از آن پرولتاریا حذف طبقات بدون دیکتاتوری طبقه محروم یعنی طبقه پرولتاریا ممکن نیست. همین ترتیب هم اتحادیه آزاد ملل سوسیالیست هم بدون یک مبارزه شدید و کم و بیش طولانی جمهوری‌های سوسیالیستی در مقابل دولت‌های واپس‌گرا، ممکن نیست.»

اظهار نظر لئون تروتسکی اولین وزیر خارجه شوروی هم در این باره معروف بود که هنگام ورود به کمیساریای روابط خارجی در مسکو گفته بود «در زمان نه چندان دور، دولت‌ها به نهضت سوسیالیسم خواهند پیوست و دیگر وزارت امور خارجه‌ای نخواهد داشت». در ایران دوره مشروطیت نیز میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، سرهنگ نظامی فراقخانه و انقلابی سوسیالیست در جمادی الثانی ۱۳۲۸ قمری در نامه‌ای نوشته

صلح و امنیت میان ملت‌ها بود. این سازمان به منزله نسخه تجدید نظر شده جامعه ملل بود که با حذف نارسایی‌های آن برای اتخاذ عمل دست جمعی در برابر هرگونه تهدید یا تجاوزی که صلح را در هر نقطه از جهان بر هم می‌زد تشکیل می‌یافت. در این دوره نیز دغدغه همیشگی و اصلی سیاستمداران و اندیشمندان روابط بین‌الملل بر این بود که به نحوی بر بی‌نظمی‌هایی که بر جوامع از جمله جامعه جهانی حاکم شده و می‌توانست به شکل‌های جدیدی رخ نماید مستولی گردند و راه‌هایی را برای بازگرداندن نظم به زندگی آدمی نشان دهند. در این رابطه سخنان دکتر زولتا انجل، رییس کلمبیایی مجمع عمومی، (اسناد مجمع عمومی، ۱۹۴۶: ۳۷-۳۹) حایز اهمیت خاصی است. وی در سخنان خود که در آغاز اولین مجمع عمومی در ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶ در لندن برگزار شد خطاب به حاضران، خوش‌بینی خود را این چنین اظهار داشت:

«با آرزوی نجات نسل‌های آینده از صدمات جنگی که دو بار در زندگی ما خسارات ناگواری را برای بشر بار آورده است و الهام گرفتن از ایمانی راسخ به آزادی و عدالت، ما گرد هم آمده‌ایم تا مجمع عمومی سازمان ملل متحد را تشکیل دهیم و به اجرای منشور سان فرانسیسکو آغازی صمیمی و بی‌ریا بخشیم. این وسیله که به طور آزاد و دمکراتیک مورد بحث قرار گرفته است، با توجه به اینکه این مکانیسم تحت مواد آن برای دستیابی به هدف تاریخی آن کافی است توسط همه مورد قبول بی‌تردید واقع شده است. این هدف به عبارتی همان حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که در صورت لزوم از طریق توسل دست جمعی به استفاده از نیروی زمینی، دریایی و هوایی و ایجاد شرایط ثبات و رفاه از طریق همکاری در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و بشر دوستانه است که روابط صلح آمیز و دوستانه را میان ملت‌ها بر اساس اصل حقوق برابر و اصل تعیین سرنوشت خود تضمین می‌کند.

به این ترتیب و با تأسیس سازمان ملل متحد، به تعبیر رابرتسون، (همان: ۳۷۸) «تراضی مهمی» حاصل گشت و اصولی همچون حاکمیت ملی، برابری دولت‌ها و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی و منع کاربرد زور در نظام بین‌المللی به طور

اولیام سیاسی مورد نظر خود عجین گردد و تمدن واحدی را بوجود آورد. اقدامات صلحی که به خاتمه جنگ جهانی اول انجامید و همچنین جامعه ملل در روابط بین‌المللی در مسیر جهانی‌سازی موفقیت چندانی نداشت و بیشتر بر تجزیه و تفرقه تأکید داشت. فرانسه و بریتانیا در جستجوی دستیابی مجدد به رهبری جهانی برآمدند، ایالات متحده آمریکا بطور موقت و برای پرهیز از تحمل مجدد بارهای جنگی، گوشه عزلت گزید، آلمان و دیگر دولت‌های مغلوب نیز مورد تازاج قرار گرفتند و تضعیف شدند، دولت روسیه شوروی نیز که از نظر غرب، مفهوری به حساب می‌آمد، همچون چین و ژاپن و دیگر کشورهای جهان به بازی در می‌شدند. در سرتاسر این دوران، روابط بین‌الملل در عمل به دور از یک ارزش واقعی به حیات خود ادامه می‌داد و دولت‌ها برای حفظ منافع خود بیشتر به روابط دو جانبه یا چند جانبه روی آوردند و برای مثال تضمین ایالات متحده و انگلستان برای واکزیری از حمله مجدد آلمان به فرانسه برای این کشور مهمتر از ترکیب و برنامه جامعه ملل می‌نمود.

دوم جامعه ملل با وقوع جنگ دوم جهانی متوقف شد. این جنگ صدماتی به بار آورد در مقایسه با جنگ اول جهانی بسیار سهمگین‌تر بود. از آنجا که قدرت‌های متفق و محور، تمامی منابع خود را برای پیروزی در جنگ اختصاص داده بودند، تمام ملت‌های آن خود را بنحوی درگیر جنگ کرده بود. با این حال ایده و ارزش برابری در روابط بین‌الملل و سیستم امنیت دست جمعی مجدداً مطرح و در دستور کار قدرت‌های بزرگ قرار گرفت تا در کنار تلاش برای شکست جبهه محور، سازمانی را تجدید نمایند این ایده و ارزش را به کرسی بنشانند. متفقین در قالب چندین کنفرانس بین‌المللی و آرژانتین خود را برای آینده پس از شکست قدرت‌های محور به بحث و تصمیم‌گیری گذاردند.

یکی از مهمترین تصمیماتی که در این کنفرانس‌ها گرفته شد، تأسیس سازمان ملل متحد به صورت یک سازمان بین‌المللی بر پایه حاکمیت برابر کلیه اعضاء برای تضمین

متحد آمریکا قرار گرفت. از این رو حوزه‌های مسئولیت تنها در کف دو ابرقدرت باقی ماند و این دو نیز از طریق تهدید هسته‌ای نسبت به یکدیگر، ایجاد مناطق حائل و رقابت در مناطق دوردست به توسعه نفوذ خود مشغول شدند. با استفاده از این ابزارها، کره زمین به دو اردوگاه شرق و غرب تقسیم گردید و ابرقدرت‌ها مناطق نفوذ یکدیگر را به رسمیت شناختند. برای مثال وقتی نیروهای شوروی برای سرکوب نیروهای ضد دولتی در لهستان (۱۹۵۷) و چکسلواکی در (۱۹۶۸) به حرکت درآمدند غرب جز ابراز تأسف دست به هیچ اقدامی نزد و وقتی که ایالات متحده در آمریکایی لاتین مداخله می‌کرد، اتحاد شوروی جز تماشا، کاری نداشت. این تصور و الزام با این آگاهی تقویت می‌شد که هر نوع پیشگیرانه هسته‌ای علیه دشمن، نمی‌تواند توان نظامی آن را به طور کامل نابود کند به گونه‌ای که دست به حمله متقابل نزنند و در واقع انهدام دشمن به معنی انهدام کره زمین بود. این آگاهی به قدری قانع‌کننده بود که در بیشتر این دوران به اصطلاح جنگ سرد، شکلی از دیپلماسی به نام دیپلماسی «بازدارنده»^۱ رایج بود و در آن هنجارهای دوجانبه برای رقابت ابرقدرت‌ها تثبیت می‌شد. مناطق مستعمره یا تحت الحمایه و تحت نفوذ سابق در قاره‌های آفریقا، آسیا و آمریکایی لاتین که عمدتاً پس از جنگ اول و دوم جهانی مستقل شده و اکنون جهان سوّم نامیده می‌شدند، ناچار بودند تا برای حفظ بی‌طرفی در این رقابت جهانی، عدم تعهد را پیشه خود کنند و با حفظ روابط گرم با هر دو ابرقدرت، از حمایت یکی علیه دیگری بهره مند شوند.

رویکرد پس از فروپاشی شوروی

گرایش گورباچف به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در درون اتحاد شوروی، عقب نشینی نیروهای شوروی از افغانستان، موافقت با اتحاد آلمان شرقی و آلمان غربی و پس

از اشکار مورد شناسایی قرار گرفت. در کنار سازمان ملل متحد، سازمان‌های دوجانبه دولتی و غیر دولتی بسیاری نیز تأسیس شدند و به تدریج فکر تبدیل بشریت به جامعه واحد در بعد فیزیکی، که در زمینه‌های مختلف با یکدیگر اشتراک مساعی داشت، به یک واقعیت ملموس بدل گردید.

جهانی دوم در واقع سبب شد که همه دولت‌ها به نکات چندی واقف گردند. جمله ۱- اینکه تنش‌های جهانی می‌تواند هر دولتی را، اعم از این که درگیر باشد، یا نباشد، مورد تهدید قرار دهد (مثل پرل‌هاربور و اشغال ایران). ۲- تنها از راه امنیت دسته جمعی سازمان ملل یا اتحادهای پایدار می‌توان از دولت‌ها در تجاوز دفاع و حمایت کرد. ۳- حذف دولت‌ها یا تغییر جغرافیای سیاسی مناطق دنیا به بی‌ثباتی جهانی منجر خواهد شد و در نتیجه آنچه از کنفرانس‌های یالتا و پاریس در اواخر جنگ جهانی بین سه دولت اصلی پیروز در جنگ (بریتانیا، ایالات آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) برگزار شد و همچنین آنچه از ترکیب و نحوه شورای امنیت سازمان ملل متحد برمی‌آید چنین به نظر می‌رسد که دولت‌های پیروز مل با تقسیم آشکار جهان به «حوزه‌های مسئولیت»^۱ برای خود، به طور آگاهانه یک نظام جهانی، بر روابط بین‌الملل تأکید مجدد نموده باشند. اروپای شرقی و آسیای شرقی به استثناء در صدی از برخی مناطق مثل یوگوسلاوی به حوزه مسئولیت اتحاد جماهیر شوروی درآمد اروپای غربی به فرانسه، بریتانیا و ایالات متحد آمریکا؛ خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوب شرقی آسیای به فرانسه و بریتانیا؛ و منطقه اقیانوس آرام و آمریکای جنوبی به حوزه مسئولیت ایالات متحد آمریکا داخل شد.

این تقسیم مساعی اقتصادی و نظامی فرانسه و انگلیس باعث شد که نتوانند حوزه‌های تحت مسئولیت خود را نگه دارند و این حوزه‌ها نیز بتدریج در اختیار ایالات

فروپاشی شوروی با پیشرفت عمیقی در دموکراتیک کردن نظام‌های سیاسی در سراسر جهان مواجه شد. در سال ۱۹۷۴ در تمامی جهان تنها ۳۹ کشور (حدود یک چهارم کشورها) بود که در آن برای تعیین مقامات عالی‌رتبه از انتخابات استفاده می‌شد. در حالی که پس از سقوط اتحاد شوروی ۱۱۷ کشور (حدود دو سوم کشورها) از طریق انتخابات آزاد رهبران سیاسی خود را انتخاب می‌نمایند. به طوری که به نظر آنتونی گیدنز (۱۱۴) «برگشت به حکومت‌های اقتدارگرا یا نظامی، دست کم به منزله پدیده‌ای عام، غیر محتمل است. دموکراسی نه تنها به طور گسترده‌ای در حال تأسیس است، بلکه در آینده بیشتر هم خواهد شد».

جورج بوش، ریس جمهور سابق آمریکا، (۱۹۹۱: ۱۲۲۲) هم که از تزلزل اردوگاه شرق و اتحاد شوروی به وجد آمده بود و خود را برای سرکوب عراق به جهت اشغال کویت آماده می‌کرد، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰، (۲۱ شهریور ۱۳۶۹) پیش از نشست مشترک کنفرانس آمریکا، ایده «نظم نوین جهانی» را اعلام کرد. وی (همان: ۱۳۳۲) چندی بعد در اکتبر ۱۹۹۰ مهر ۱۳۶۹ در چهل و پنجمین نشست مجمع عمومی ملل متحد گفت:

«جهانی می‌بینم با مرزهای باز، تجارت آزاد و مهم‌تر از همه، با ذهن‌های باز، جهانی که میراث‌های مشترک متعلق به همه مردم جهان را پاس می‌دارد، نه فقط به شهر زادگاه یا سرزمین زادگاه، که به بشریت مباحثات می‌کند. جهانی می‌بینم که روحی در کالبد آن می‌رود، روح بازی‌های المپیک، نه بر پایه رقابتی که انگیزه آن بیم باشد که حاصل شادی و نشاط و جستجوی راستین کمال، و جهانی می‌بینم که دموکراسی در آن ادامه می‌یابد. دوستان تازه‌ای می‌جوید و دشمنان قدیم را با خود همراه می‌کند. دنیایی که آمریکایی‌ها، چه شمالی، چه مرکزی چه جنوبی بتوانند برای آینده همه بشریت الگویی فراهم آورند: نخستین نیمکره کاملاً دموکراتیک جهان و جهانی می‌بینم که بر پایه پیدایش الگوی تازه‌ای از وحدت اروپا، بلکه سراسر جهان و آزاد ساخته می‌شود».

از این زمان ایالات متحده و دیگر دولت‌های غربی به کرات از شیوه‌های مختلف اقتناع و اجبار همچون دخالت بشردوستانه در کشورهایی آشوب‌زده‌ای چون سومالی و

فروپاشی این اتحادیه، موجب خروج و حذف یک الگو و ارزش از رقابت دو گام شرق و غرب برای استیلا بر جهان و همچنین رقابت دولت‌های ملی برای پیشرفت گردید. از این زمان بحث جهانی‌سازی با شدت بیشتری در بخش‌های مختلف از جهان دنبال شد و موج مردمی کردن حکومت‌ها با وجود مقاومت در برخی کشورها، بار دیگر احیاء گردید و تأکید مستمری بر جهانی‌شدن فرهنگ غربی و ترغیب مردم آن به مدرنیزه‌شدن با مشخصه‌های چند بعدی اتمی‌شدن، صنعتی‌شدن، ماده‌گرایی و دگرگونی صورت گرفت.

در عین حال، فرصت بیشتری به رقیب خود دموکراسی لیبرالی داد تا از این پس، به موازات ایده‌هایی همچون اقتصاد بازار آزاد، دموکراسی و حقوق جهان‌شمول بشر و ترویج دموکراسی در سراسر جهان بپردازد. رویکرد غالب در این دوره چنین ادعا بود که با فروپاشی شوروی، دیگر غرب و لیبرالیسم بر تمامی ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های بشری غلبه خواهد کرد و تعیین کنش و واکنش‌های آتی در عرصه بین‌المللی منحصراً در چارچوب نظریه لیبرالیسم و همچنین بسط و گسترش پروژه لیبرالیسم که در تجارت آزاد، دموکراسی، حقوق بشر، و... ظهور و بروز می‌یابد ممکن خواهد بود. این رویکرد داعیه‌دار ایجاد همه‌جهانی‌گرایی و همه‌جانیه غرب و ارزش لیبرالیسم بر سایر ارزش‌ها و فرهنگ‌ها و همچنین نوید دگرگونی جهانگیر شدن دموکراسی لیبرال غربی به عنوان شکل نهایی حکومت بشری خواهد شد.

در طول قرن بیستم از یک توسعه تدریجی برخوردار بوده و از اینرو در بسیاری از کشورها دیگر محدود به مردان نبوده بلکه زنان هم به عنوان اعضای جامعه، در اداره آن شرکت کرده‌اند و در بسیاری از جوامع، شهروندان به تدریج به تمکن مالی خود حق شرکت در انتخابات را پیدا کرده‌اند، نظام سیاسی جوامع بصورت چند حزبی و با آزادی کامل احزاب برای تشکیل، فعالیت و حتی رقابت با یکدیگر در انتخابات رهبران سیاسی اداره شده است و چهارچوب‌های قانونی مؤثری در زمینه آزادی‌های مدنی یا حقوق بشر وضع گردیده است. اما این روند، پس از

این موضوع در زمینه مذهب کاملاً آشکار است. مذاهب و آیین‌های عمده جهان از جمله اسلام، مسیحیت، یهودیت، هندو، زرتشت، بودایی، کنفوسیوس، کمونیسم، فاشیسم و سوسیالیسم به عنوان یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده جهانی شدن سعی کرده و همچنان در تلاشند تا با طرح مجموعه ارزش‌های عام و منحصر بفرد خود برای عموم مردم جهان، از پیروانشان بخواهند که آنها را به عنوان تنها اصول اخلاقی برای سامان دادن به ارزش‌ها و سلیقه‌های فردی بپذیرند و برای مشروعیت دادن به ساختار اجتماعی در سراسر زمین به مبارزه و تلاش برخیزند. اما همه این مذاهب و آیین‌ها در حال حاضر با تهدیدهایی که از جانب نوگرایی و غلبه سرمایه‌داری بر آنها وارد شده، تحت الشعاع قرار گرفته‌اند؛ برخی هم چون کمونیسم و فاشیسم به ورطه سقوط افتاده‌اند و برخی دیگر هم چون مسیحیت در لاک دفاعی فرو رفته‌اند و اسلام نیز از هر سو و به بهانه‌های مختلف گرفتار آماج این حملات قرار گرفته است.

لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایه‌داری، ارزش‌های عامی را به همراه خود آورده است که از جمله دموکراسی، حقوق شهروندی، وطن پرستی، رفاه، عقلانیت ابزاری، مال اندوزی، و مالکیت آزاد و آزادی زندگی خصوصی، آن را به یک نظام تمام عیار تبدیل ساخته است. بر این اساس نقش جهانی سازی فرهنگی همان طور که ماکس وبر مدتها پیش مطرح کرده بود که سرمایه‌داری نوین از پیوند میان جهان‌نگری پروتستانی و ظهور نظام سرمایه‌داری بورژوازی اروپایی زاده شده است، ایجاد یک نظریه عمومی برای پیوند با نظام عملی است تا در این عصر، تمدن صنعتی را شکوفا سازد. این تمدن صنعتی، هم چون تمدن‌های دیرپای، زمانی در این شکل تمدن ساز خود موفق خواهد بود که به نوشته فرهنگ رجایی (رجایی: ۹۸) «دیدگاه معاصر را درباره دیروز جاودان و نوآوری مناسب با پاسخ‌گویی به نیازهای فردای جاودان» در هم آمیزد.

برخی از جامعه‌شناسان غربی از جمله گیدنز (۱۹۹۰)، جهانی سازی را نتیجه تجدد فرهنگی دانسته‌اند. گیدنز با ذکر چهار بعد نظام ملت کشور، اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، سامان نظامی جهان و تقسیم کار بین‌المللی، از آنها به عنوان «چهار وجه بنیادین تجدد»

مشارکتی، فشار از طریق نهادهای بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد و سازمان‌های حقوق بین‌الملل و حقوق بشر آن و توسل به شروط مختلف یا مشروطیت، فرایند توسعه اقتصادی دولت‌ها از طریق وام و سرمایه‌گذاری بهره جستند تا لیبرال دموکراسی را جهانی کنند. تأسیسات و متعاقب آن سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵ و همچنین اتحاد پولی یازده کشور اروپایی در سال ۱۹۹۸ تا قوت هر چه بیشتری این روند بدهد.

به این ترتیب پیشینیان ما در گذشته با این پدیده به شکل‌های مختلف درگیر بوده‌اند و بارها از قدرت بیشتری برخوردار بوده است فاتح این نبرد اندیشه و عمل بوده و هم‌اکنون سیاست‌های خود را به اجرا گذارده است.

ات جهانی شدن یا جهانی سازی بر حوزه فرهنگ

در حله ستابان فعلی جهانی سازی نیز علاوه بر تاثیراتی که بر حوزه‌های سیاست، اقتصاد و محیط زیست می‌گذارد به نظر می‌رسد که پیش و بیش از همه در حوزه فرهنگ تاثیر خود را نهاده و گرایش بیشتری در این راه از خود نشان داده است به طوری که گاه از آن به جهانی شدن فرهنگ یا جهانی سازی فرهنگی تعبیر می‌کنند. در دهه‌های اخیر ارزش اقتصادی بازار آزاد در جامعه یکپارچه جهانی بگونه‌ای فراگیر به اجرا درآمده است و اقتصادهای جوامع مختلف به آن پیوندند و در شکل منفی آن هیچکس نتواند ابراز مخالفت نداشته باشد بدین معنی خواهد بود که لیبرالیسم بعنوان یک فرهنگ جهانی حاکم شده است و افراد جامعه آزادند تا هرگونه فعالیت اقتصادی را بر روی هر زمینه و تقاضا و سود و هزینه انجام دهند و دولت اجازه کمترین دخالت در این زمینه را هم نداشته باشد حتی دولتی که به طریق دموکراتیک یعنی نمایندگی مردم به قدرت رسیده است به عبارت دیگر حتی مردم هم نتوانند در فعالیت‌های اقتصادی مردم دخالت بکنند.

طبیعی» به ملت‌های متمایز تقسیم می‌شود. هر ملت جایگاه خاص خود را در ساختن کل، ساختن خانواده ملت‌ها دارد، معتقد است که ملی‌گرایی و جهان‌گرایی «اساساً مکمل یکدیگرند». (۲۱۹) وی با اشاره به «شور ملی» جستجوی عقیده‌های باستانی، آن را «نمایش جهانی افتخارات ملی» می‌داند که به امری معمول و متداول تبدیل گردیده است (۳۱۱) این ارتباط و همبستگی را به نوشته شاما (۱۹۹۱) می‌توان از هم معنی بودن دو واژه زمین و سرزمین نیز در انگلیسی پی برد.

شاید هیچ چیز بیش از ابتکارها و اختراعاتی قرن نوزدهم در زمینه‌های حمل و نقل و رسانه‌های مخابراتی این فرصت را برای جهانی‌سازی فرهنگ فراهم نکرده باشد. در دهه ۱۸۵۰ و در جریان جنگ کریمه خبرنگار تایمز به نام راسل برای نخستین بار توانست گزارش‌های خود را فوراً به لندن مخابره کند به طوری که توصیف رویدادها یک یا دو روز بعد در دسترس عموم مردم قرار می‌گرفت. در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی، انقلابی در ارتباطات الکترونیکی و مخابرات از طریق تلفن، بی‌سیم، سینماتوگرافی و حتی تلویزیون رخ داد و اواخر این دهه را به قول گیدنز به «نقطه زمانی مبدا» تغییر داد. (۳۳) در این زمان برای اولین بار سیستم ماهواره‌ای که غیر اقتصادی هم بود، به بالای زمین ارسال گردید (سیستم‌های ماهواره‌ای اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۷۰ ارسال شدند، و بدین ترتیب ارتباط جهانی آبی و فوری را امکان‌پذیر ساخت یعنی فرد می‌توانست بدون حضور در یک محل، شاهد وقایع آنجا باشد و مردم بی‌آنکه چیزی از آنها مخفی مانده باشد، به صورت بالقوه به یک اندازه به اطلاعات دسترسی داشتند.

این پیشرفت‌ها به نوبه خود سازمان سلسله مراتبی دیوانسالاری را به سراسر قاره و کشورها و حتی سرزمین‌های آنسوی دریاها خود گسترش داد. مالکوم واترز (۲۱۵-۲۱۶)، ویژگی‌های مشترکی برای فناوری نوین برشمرده است که عبارتند از کوچک‌سازی، شخصی‌سازی، فشرده‌سازی، ایجاد ارتباط و استقلال‌طلبی که ریشه در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته دارد. این فناوری نوین سه پیامد عمده هم برای جهانی‌سازی فرهنگ در پی داشته که عبارتند از:

۱. برد که در صورتی که وجه نظارت ملی به نظام دولت ملی، سرمایه‌داری ملی به سرمایه‌داری جهانی و صنعت‌گرایی ملی به تقسیم کار بین‌المللی و سامان نظامی ملی به سامان نظامی جهان تبدیل شود، در این صورت جهانی‌سازی تحقق یافته است. آنچه را گیدنز جهانی‌سازی می‌نامد به سادگی «بسط تجدد از جامعه (ملی) به جهان است». به عبارتی جهانی‌سازی همان تجدد در مقیاس جهانی است. گیدنز تجدد را به طور ذاتی جهانی کننده می‌داند و جهانی‌سازی را یکی از بنیادی‌ترین پیامدهای تجدد می‌داند که چیزی بیش از گسترش نهادهای غربی در اطراف و اکناف جهان است. در آن سایر فرهنگ‌ها پایمال خواهند شد. به نوشته او، زوال در «چنگ غرب نتیجه گسترش اثر نهادهایی نیست که ابتدا در آنجا برخاست، بلکه بر عکس نتیجه گسترش جهانی آنهاست». (همان: ۵۲)

یکی از جلوه‌های عمده تجدد، بی‌تردید همگن‌سازی الزامات مربوط به دولت ملی مدرن است که در بخش اعظم قرن بیستم برخلاف گوناگونی قومی و نژادی صورت گرفته است. به دنبال انقلاب فرانسه در اواخر قرن هجدهم فکر زندگی انسان به عنوان شهروند در جامعه‌ای ساخته شده بر مبنای ملی در سراسر دنیای غرب گسترش یافت. به ویژه در دوره سال‌های ۱۷۵۰-۱۹۲۰ بود که ناسیونالیسم به عنوان یک آرمان متضمن تلاش برای غلبه بر خرده فرهنگ‌های قومی و محلی و همین‌طور گوناگونی دینی در اروپا، به پیروگی رسید. درخواست ناسیونالیسم این بود که ملت‌ها باید شهروندان سازمان‌داری تولید کنند که وفاداری آنها به ملت، فارغ و بیش از معارضه آنها بر سر فاداری‌های فراملی باشد. به نظر والترشتاین، «جریان‌های ناسیونالیسم دنیای امروز همان‌های پیرومند دنیای دیروز نیستند. آنها بیان ابهام‌آمیز درخواست همانندشدن با عام هم‌زمان پایمند ماندن به خاص و اختراع مجدد تفاوت‌ها هستند. ملی‌گرایی امروز در واقع عام‌گرایی از راه خاص‌گرایی و خاص‌گرایی از راه عام‌گرایی است».

رابرتسون نیز هم‌چون آنتونی اسمیت که در اواخر قرن هجدهم نوشته بود: در کنه بهادار ملی نوعی نگاه به جهان وجود دارد بشر برحسب این نگاه، «به‌طور حقیقی و

زبان‌های اروپا را به نقش‌گوش‌های منطقه‌ای کاهش دهد. زبان‌هایی مانند ایتالیایی، آلمانی و حتی خود انگلیسی، در خلال گسترش صنعت در قرن نوزدهم، تا حد زیادی به همین ترتیب بود که بر زبان‌های دیگر غالب شدند».

۳- آن چیزی که به نظر مک لوهان و گیدنز، رسانه‌های گروهی با تبدیل روابط انسانی به نمادها و نشانه‌ها، مردم اقصی نقاط جهان را به یکدیگر مرتبط کرده‌اند در شبکه بین‌المللی ارتباط اینترنت تحقق یافته است. در همین باره هربرت مک‌لوهان کانادایی (۱۹۱۱-۱۹۸۰)، پیش‌بینی می‌کرد که بر اثر پیشرفت ارتباطات و گسترش وسایل ارتباط جمعی به ویژه تلویزیون، همه افراد جهان می‌توانند در یک لحظه در معرض تصاویر یکسان قرار گیرند و به این ترتیب موجب پیدایش «دهکده‌ای جهانی» متشکل از بشر پراکنده در پنج قاره خواهد شد. به نظر مک‌لوهان اصل تعیین‌کننده فرهنگ ما، نه محتوای آن، بلکه نقش رسانه‌ای است که فرهنگ از طریق آن منتقل می‌شود. رسانه شامل هر وسیله‌ای برای گسترش مفاهیم است و از این رو هم تکنولوژی حمل و نقل و هم تکنولوژی ارتباطات را در بر می‌گیرد. از نظر مک‌لوهان همانگونه که استفاده از کاغذ، چرخ و جاده‌ها نخستین حرکت‌ها در مسیری بود که آثار جهانی‌کننده داشت و موجب سرعت بخشیدن به ارتباطات و در نتیجه نزدیک‌تر شدن محله‌های دور از هم و افزایش آگاهی مردم قبیله یا دهکده گردید، استفاده از نیروی برق و انتقال الکترونیکی اطلاعات نیز توسعه ارتباطات را بیش از پیش همواره کرده و به مراکز قدرت این امکان را داد که کنترل خود را به مناطقی که از لحاظ جغرافیایی در حاشیه قرار گرفته بودند نیز گسترش دهند. این مهم موجب ایجاد تاثیر ساختاری به نام «انفجار اطلاعات» شده و از این طریق تمام جنبه‌های تجارب انسانی در یک مکان جمع می‌شود و هر انسانی می‌تواند به طور هم‌زمان رخدادها و منظره‌هایی را که در فاصله بسیار دوری هستند، احساس و لمس کند. و به این ترتیب ساختار مرکز-پیرامون تمدن صنعتی در برخورد با همگامی، هم‌زمانی و آنی بودن امور، ناپدید می‌شود و این همان «دنیای جدید دهکده جهانی» است.

اطلاعات، برنامه‌های سرگرم‌کننده و کالاهای مصرفی از مرکز به ... با آرماسازی از شیوه زندگی غربی صورت می‌گیرد.

این ملت‌ها به فرهنگ غربی و زبان مشترک و عمومی که انگلیسی است در ... فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر به حوزه‌های محلی و داخلی محدود شده‌اند. ... زبان استعمار امروزه زبان رسمی یا رایج همه کشورهای مستعمره سابق ... ایالات متحده، استرالیا، آفریقای جنوبی، هند، پاکستان و کانادا می‌باشد ... مقابل زبان‌های بومی چون استاندارد و مدون نشده‌اند براحتی قابل تشخیص ... کافی هم برای آن تربیت نشده‌اند. در حالی که تحقیقات سازمان ملل ... آموزش به زبان مادری مفیدتر و سریع‌تر است، زبان‌های بومی بعنوان زبان ... نامناسب با نیازهای جهان نو طرد شده‌اند و مردمان بومی بویژه در ... میلیون جمعیت آن به بیش از هزار زبان متمایز صحبت می‌کنند با مشکل ... در زمینه آموزش مواجه شده‌اند. برای نمونه در نیجریه که زبان انگلیسی زبان ... فقط ۴۰۰ زبان در میان ۲۵۰ گروه قومی رواج دارد.

برنامه‌هایی که از طریق ماهواره پخش می‌شود می‌توان ملاحظه کرد که زبان ... در حدی که سخت‌افزار در مالکیت آمریکاییان باشد و برنامه‌ریزی آن ریشه ... داشته باشد، به زبان میانجی برای نظام جهانی مخابرات تبدیل شده است. این ... خاصی را بویژه برای کشورهای کوچک اروپایی به وجود آورده است که ... عنوان یک کانال خبری ماهواره‌ای چند ملیتی، نتوانست سهم نتا را از ... دهد و اسکای‌نیوز که صرفاً به انگلیسی برنامه پخش می‌کند، نشان می‌دهد ... می‌تواند به زبان مشترک و عمومی در نظام جهانی شده تبدیل شود ... محلی را به حوزه‌های محلی و داخلی محدود کند. گزارش ژوئیه ... (۵) درباره گسترش زبان انگلیسی در اروپا به این نتیجه رسیده ... انگلیسی در اروپا چنان قدرتمند است که عده‌ای احتمال ... این زبان روزی در هیئت زبان عمومی قاره اروپا ظاهر شود و نقش دیگر

متفاوت فرهنگی دارند برخی از یک فرهنگ بومی (محلی یا ملی) تبعیت می‌کنند و برخی هم از یک فرهنگ فراملی سخن می‌گویند. برخی که بیشتر در نواحی مرزی ساکن هستند چند فرهنگی‌اند که در این صورت فرهنگ بومی‌شان در این تحول دچار آسیب می‌شود و در غیر این صورت ویژگی‌های جدیدی بخود می‌گیرد. افرادی وابستگی خود را به فرهنگ قبلی از دست می‌دهند در حالی که هنوز به فرهنگ جدید خو نکرده‌اند و یا مورد پذیرش آن فرهنگ‌ها قرار نگرفته‌اند. به این ترتیب جهان ما مملو از جوامعی است که از آن به جوامع چند لایه‌ای هم یاد می‌شود؛ مذهبی (مثل واتیکان) ملی (مثل ژاپن) قومی-نژادی (مثل اسرائیل)، شهری (مثل سنگاپور) چند ملیتی (مثل ایالات متحده) و تلفیقی از همه اینها. آنچنانکه تاریخ گذشته جوامع نشان داده است امکان تشکیل جامعه بزرگ‌تر و فرهنگ عام‌تر و جهانی از دو طریق اقناع فرهنگی و یا اجبار نظامی وجود دارد. نمونه‌های اخیر این جوامع مثل اتحادیه اروپا و سرزمین اشغالی فلسطین فراوان است.

جهانی شدن از طریق اقناع فرهنگی یا جهانی سازی از طریق اجبار نظامی اگر منجر به گسترش فرهنگ غربی گردد نتیجه‌ای جز غربی شدن نخواهد داشت و در این صورت حکایت خیابان یک طرفه‌ای صورت واقع خواهد یافت که در آن اندیشه و ارزش از یک طرف جریان پیدا خواهد کرد که رفتار جوامع دیگر را الزاما منطبق و سازگار با آن خواهد نمود. اما آنچنانکه تاریخ گذشته جوامع بشری نشان می‌دهد نه هیچ فرهنگی توانسته که تسلط بی‌چون و چرایی بر فرهنگ‌های معاصر خود اعمال کند و نه هیچ فرهنگی هم توانسته تسلط جزئی خود را همیشگی و پایدار سازد. تحول بیشمار عوامل و علل از جمله مرگ و میر انبای بشر و تناقضات موجود میان گفتار و کردار بشر موجب شده تا این تسلط و پایداری باقی نماند. بر عکس تاریخ گذشته ما شواهد زیادی از تبادل آرا و هم اندیشی و اقتباس رفتارهای نیک و پسندیده از سوی ملل و فرهنگ‌های مختلف دارد. بنظر می‌رسد که لیبرالیسم هم در شرایط کنونی بخاطر تضادهایی که در درون خود دارد هیچگاه موفق به ایجاد چنین سلطه‌ای بر سراسر جهان نخواهد شد.

در دهکده جهانی با وجودی که در فضای گسترده‌تری زندگی می‌کنند اما درست مانند انسان‌ها و جوامع قبیله‌ای که از وابستگی کامل خود به اعضای دیگر آگاه بودند، آنها از تمامیت و یکپارچگی جامعه جدید آگاهند. مدارهای الکتریکی نظام «زمان» و «مکان» را درهم می‌نوردد و امور مربوط به سایر افراد بشر را به طور مستمر و هم‌زمان پیشانی دیدگاه ما قرار می‌دهد. این پدیده یکبار دیگر گفتگو در مقیاس جهانی را مطرح می‌کند. پیام این گفتگو، یک تغییر تمام عیار و همه جانبه است و به کوتاه‌بینی در کلیه ابعاد روانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پایان می‌دهد. شهروندی، دولت و مسئولیت‌های ملی قدیمی، کارآیی خود را از دست می‌دهند و بازگشت مجدد به خانه و کار محال است. حمید مولانا (۱۳۸۱) این موضوع را بدین صورت تحلیل کرده

کشورهای جنوب که در حاشیه نظام حاکم بر جهان یعنی «شمال» به رهبری غرب قرار دارند در فرآیند جهانی سازی با فرصت‌ها و چالش‌هایی روبرو هستند. پاسخ این موضوع و بحث، به ویژه در مورد رسانه‌های مدرن جمعی در چهار حوزه خاص می‌تواند شامل است: ۱- قومی شدن رسانه‌های جمعی. ۲- توسعه رسانه‌های اینترنتی داخلی. ۳- طراحی سیاست‌های جامع رسانه‌ای. ۴- بین‌المللی شدن رسانه‌ها در داخل کشورهای جنوب. کشورهای جنوب اطلاع‌رسانی و ارتباطات را منبع فرآیند جهانی امروز می‌بینند و آن دسته از کشورهایی که نمی‌توانند در میدان ارتباطات اطلاع‌رسانی به رقابت مؤثر بپردازند، متحمل آسیب‌های اقتصادی و فرهنگی زیادی

پایان

جهانی شدن و جهانی سازی همواره جنبه‌ای از زندگی بشر و مطلوب غریزه بشر بوده است. چرا که بشر همواره یک حیوان اجتماعی بوده و فطرت انسانی بر این قرار داشته که در اجتماع به تکامل و سعادت برسد. بشر ساکن در دولت‌های ملی ویژگی‌های

آب‌های متلاطم بیرون بکشیم. باید به ایده و اعتقادات مختلف گوش فرا دهیم و با اخذ بهترین‌ها و اصلاح سنت‌هایی که می‌تواند غلط و بی‌پایه باشد، راه رشد و تعالی را ادامه داد. قانون وظایف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مصوب ۱۳۶۵-۱۳۶۶ نیز در این راستا قابل توجه است که ضمن برشمردن «استقلال فرهنگی و مصونیت جامعه از نفوذ فرهنگ اجانب» و «رواج فرهنگ و هنر اسلامی» در هدف سوم خود به تصریح بر «اعتلای آگاهی‌های عمومی در زمینه‌های مختلف و شکوفایی استعدادها و روحیه تحقیق، تتبع و ابتکار در جامعه» تاکید کرده است و از «گسترش مناسبات فرهنگی با ملل و اقوام مختلف بخصوص مسلمانان و مستضعفان جهان» حمایت کرده است و در این راستا البته «گسترش فرهنگ انقلاب اسلامی و اشاعه زبان فارسی در کشورهای مختلف جهان» (بند ۲۸ ماده ۲) راهکار مناسبی می‌باشد. اعتقاد به گذشته اگر عقلایی و منطقی و نه تعصب آمیز باشد می‌تواند سرمایه‌ای باشد برای اینکه ما می‌توانیم. مثل کسی که به او ارثی رسیده ممکن است از آن برای خورد و خواب خود استفاده کند و تا پایان عمر خود زندگی را به بطالت بگذراند و ممکن است که از آن توشه‌ای برای راه سعادت خود و دیگران استفاده کند. به گفته سهراب سپهری «پشت دریاها شهری است» و «قایقی باید ساخت»، اما با ابداع و اکتشاف و اختراع می‌توان «شهر غریب» خود را نیز ساخت تا، «در آن پنجره‌ها (را) رو به تجلی باز» کرد.

از آنجا که جهانی شدن فرهنگی موجب تشدید همگرایی در عرصه جهانی می‌گردد و نتیجه موجب کاهش نقش و دامنه اقتدار دولت‌ها می‌شود، دولت‌ها خود بیشترین تلاش را در این راه ایجاد خواهند کرد. وجود دو عامل اقتصادی (تجزیه طلبی) و عامل ملی (وحدت طلبی) در تشکیل جوامع و پیدایش دولت‌ها همواره عامل مهمی در این امر بوده است. اگر اتحادیه اروپا بخاطر ترس از قدرت‌های بزرگ در قرن بیست و یکم میلادی می‌گیرد در عین حال بخاطر نفع اقتصادی خود از الحاق روسیه به خود امتناع ورزد. ایالات متحده هم که بخاطر منافع ملی خود از امضای پیمان کیوتو و پیمان منع موشک‌های بالستیک و مین ضد نفر خودداری می‌کند در واقع سدی بزرگ در برابر جهانی شدن این کنوانسیون‌ها ایجاد کرده است. در نشست سران گروه ۸ در سی‌و‌هفتمین اجلاس جهانی در تابستان ۲۰۰۴ هم اگر مخالفت روسیه و ژاپن و فرانسه نبود بی‌تردید پیشنهاد ایجاد شورای امنیت جهانی در سراسر جهان به کرسی می‌نشست و بدنبال آن دموکراسی جهانی به شیوه غربی راه خود را در خاورمیانه بزرگ هموار می‌کرد.

علاوه بر دولت‌ها و بویژه دولت‌های بزرگ، سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) مهمترین مخالف جهانی سازی فرهنگی است. با تشویق کشورهای غیر انگلیسی زبان برای آموزش مبانی علوم به زبان محلی تلاش می‌کند تا زبان‌های بومی را محافظت و ترویج نماید. البته نقش اصلی در این باره دولتش خود دولت‌ها و ملت‌ها است که نسبت به استانداردسازی، آسان‌سازی و راندن سازهای زبان‌های بومی اقدام و ابتکار کنند تا مانع از سلطه زبان انگلیسی گردند.

راه حل اساسی ما در این زمان این است که از مزایای جدید برای طرح دیدگاه‌ها و استفاده کنیم با کار و تلاش، ابتکار و اکتشاف، گوی سبقت را از سایر ملل و فرهنگ‌ها بر باییم و با مطالعه حکمت‌ها و مزایای نسبی موجود در دیگر ملل و فرهنگ‌ها، رفتار خود را همواره از کژی‌ها و کاستی‌ها و خرافات و انحراف‌ها پالایش کنیم. ما می‌توانیم از طریق علم آموزی و عمل‌گرایی و آینده نگری گلیم خود را از

- Polity Press.
- 2-Kroeber Alfred Louis and Kluckhohn Clyde (1952)The Nature of Culture. The University of Chicago Press, Chicago
- 3-Lenin V I. (1913). "Three Sources & Three Component parts of Marxism". Prosveshcheniye. Volume 3 on August. <http://www.marxists.org/archive/lenin/works/1913/mar/x.01.htm>
- 4-Lenin V I. (1915). On The Slogan For A United States Of Europe. Sotsial-Demokrat No. 44 August 23. <http://www.sozialistischeklassiker.org/Lenin/Lene15.html>
- 5-McNeil, W. H., (1986). Polyethnicity and National Unity in World history. Toronto: University of Toronto Press. Molana Hamid. (1381). Cited in <http://www.kayhannews.com/810524/kindex2.htm> Oppenheim L. F. L. (1928). *International Law*, 4th ed, longmans, London, 4 vols, voll
- 6-Rosencrance R. (1986). The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World, Basic Books, New York
- 7-Schama S. (1987). The Embarrassment of Riches: An Interpretation of Dutch Culture in the Golden Age, London, Collins Schama S. (1991). "Homelands," *Social Research*, 58(1)
- 8-Fagliabue, J.(1998) "In Europe, "Steps Toward a Common Language" New York Times, 19 July
- 9-Tylor, Sir Edward Burnett, (1924). Primitive Culture, Brentano's, New York, 4 vols, ۷th ed. [orig. 1871]

۳ منابع و مآخذ

- ۱- رابرت تسون رونالد، (۱۳۸۰). جهانی شدن: تئوری های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه مهرداد پورلادی، نشر ثالث با همکاری مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها، تهران.
- ۲- کوزا، آنطونی، (۱۳۷۹). جهان رهاشده: گفتارهایی درباره یکپارچگی جهان، ترجمه علی ابراهیم سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، انتشارات علم و ادب.
- ۳- ابن خلدون عبدالرحمن، (۱۳۶۶). مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- رودوت، (۱۳۶۸). تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب
- ۵- اله البر و ایزاک ژول، (۱۳۶۲). تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمه عبدالحسین هژیر، تهران، انتشارات علمی.
- ۶- رالف تارمن شارپ، (۱۳۴۳). فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ترجمه علی سامی، شیراز رجایی فرهنگ، (۱۳۸۰). پدیده جهانی شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، نشر اذر.
- ۷- مطابیطیایی محمد حسین، (۱۹۷۳). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ۸- ادیت فریدون، (۲۵۳۵). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام.
- 8-Bush G., (1991). Public Papers of the Presidents of the United States, 1991, vol 2 US Government Printing Office, Washington DC
- 9-Dunne, Timothy, (1997). "Liberalism" in Smith, Steve and Baylis John, The Globalization of World Politics: an Introduction to International Relations, Oxford University Press, Oxford.
- 10-Geertz, C. (1993)The Interpretation of Cultures, Basic, New York, p. 89
- 11-General Assembly, (1964). *Official Records*, 1st year, 1st meeting, 10 January
- 11-Giddenz, Anthony, (1990) The Consequences of Modernity, Cambridge